

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری مباحث گذشته

بحث در این فرمایش مرحوم شیخ اعظم انصاری قدس سره است، مرحوم شیخ فرمودند ادله‌ی اصول عملیه شامل اطراف علم اجمالی نمی‌شود چراکه شمولش مستلزم تهافت بین صدر و ذیل ادله اصول عملیه است، که سخن ایشان را به طور کامل توضیح دادیم و اولین اشکال آنرا نیز از کلمات محقق نایینی بیان کردیم. خلاصه پاسخ اول به این استدلال شیخ انصاری به این بیان است که در میتوان در ادله اصول عملیه به آن روایاتی مراجعه کرد که دارای این ذیل نیست. مدعای ما این است که در مقام اثبات می‌خواهیم بگوئیم يك دليلی داریم که شامل اطراف علم اجمالی می‌شود، حالا آن ادله و روایاتی که مشکل دارد، اجمال دارد، تهافت دارد، آن را هم عرض کردیم فقط در مورد علم اجمالی در این مورد کنار می‌گذاریم، اما ادله‌ای که این ذیل را ندارد این برای مدعا کافی است. ما به این ادله برای مدعا استدلال می‌کنیم.

دومین پاسخ به استدلال شیخ انصاری

پاسخ دوم به کلام مرحوم شیخ این است که استدلال ایشان مبتنی بر این است که ذیل روایات در باب اصول عملیه یعنی «حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ» و «تَنْقُضُهُ بَيَقِينٍ آخِرٌ» را اعم علم تفصیلی و علم اجمالی بدانیم، در حالی که این ذیل ظهور در علم تفصیلی دارد. «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ» یعنی «حَتَّى تَعْلَمَ تَفْصِيلًا» حالا این ظهور از کجا می‌آید؟ برخی مثل مرحوم محقق عراقی در کتاب نه‌ایة الافکار، ایشان ادعای انصراف کرده، ایشان می‌گویند کلمه‌ی علم، کلمه‌ی یقین، در این روایات اصول عملیه انصراف به علم تفصیلی دارد، «حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ» یعنی حَتَّى تَعْلَمَ تَفْصِيلًا، انصراف دارد به علم تفصیلی. انصراف را ما نمی‌توانیم بپذیریم برای اینکه انصراف نیاز به شاهد دارد و ما می‌گوئیم چه شهادتی برای این انصراف دارید، لفظ علم همان طوری که در موارد علم تفصیلی استعمال می‌شود در روایات، در موارد علم اجمالی هم استعمال می‌شود، در عرف و در میان مردم، در محاورات، در استعمالات، لفظ علم هم در علم تفصیلی استعمال می‌شود و هم در علم اجمالی.

اگر مرحوم عراقی جواب بدهند که نه، اصلاً تقسیم علم به تفصیلی و اجمالی، يك تقسیمی است که در اصطلاح علم اصول رایج شده، و قبلاً در روایات چنین چیزی نبوده! و علم اجمالی مرکب از علم و جهل است، این حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ ظهور در علم خالص دارد. در جایی که علم محض باشد، این جواب به نظر ما اگر حالا از طرف خود مرحوم عراقی ذکر می‌کنیم حرف درستی است، یعنی حَتَّى يَكُ مَوْجُودٌ هُمُ الدَّلِيلُ عَلَى حَرَامِيَّتِهِ که کلمه‌ی علم در علم اجمالی استعمال شده باشد، حتی بالاتر می‌خواهیم عرض کنم که در محاورات و در میان عقلا هم نداریم، این علم اجمالی يك اصطلاح علمی است که در اصول و فقه مطرح شده شده است و میان مردم و عرف این اصطلاح جایگاهی ندارد. بنابراین فرمایش مرحوم عراقی فرمایشی متین است که بگوئیم کلمه‌ی علم در این روایات «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ» این ظهور در علم تفصیلی دارد. «تَنْقُضُهُ بَيَقِينٍ آخِرٌ» این

برخی از بزرگان مثل صاحب کتاب منتقی الاصول، این ادعای مرحوم عراقی را بدون شاهد میدانند[1].

اما همانگونه که گفته شد این انصراف شاهد دارد و شاهدش این است که ذر روایات و در محاورات علم به معنای علم تفصیلی است و اصطلاح علم اجمالی یک اصطلاح علمی است که در میان فقها و اصولیین کاربرد دارد.

نکته دیگر اینکه اگر شما یقین داشتید این شی پاک است، بعد شك به نجاست پیدا کردید، در اینجا دلیل «لا تنقض الیقین بالشك، لكن تنقضه بیقین آخر» ظهور دارد که متعلق این یقین باید عین متعلق یقین قبلی باشد، متعلق یقین قبلاً عنوان تفصیلی را دارد و این هم باید عنوان تفصیلی را داشته باشد، این هم در کلمات امام رضوان الله علیه آمده و هم در کلمات مرحوم آقاي خویی و شاید جمعی دیگر از بزرگان هم این مطلب را داشته باشند.

تعبیر امام (رضوان الله علیه) این است: «لأن قوله: لا تنقض الیقین بالشك و لكن تنقضه بیقین مثله.... لكن المراد من الذیل هو العلم التفصیلی، لا الأعم منه و من الإجمالي، لأن الظاهر ان متعلق الیقین الواقع في الذیل عین ما تعلق به الیقین الأول، و لكن الیقین الأول قد تعلق بطهارة كل واحد بالخصوص كما ان الشك قد تعلق بطهارتهما كذلك فلا بد ان يحصل یقین آخر ضد الیقین الأول، و يتعلق بنجاسة واحد منهما معینا، و اما الیقین في العلم الإجمالي فلم يتعلق بنجاسة إناء معین، بل بأمر مردد وجودا بین الإناءین و (علیه) فالذیل غیر شامل للیقین الإجمالي لعدم اتحاد متعلقي الیقینین، و یبقی المورد تحت حکم الصدر فقط فتدبر. [2]» به نظر مرحوم امام ذیل شامل علم اجمالی نمی شود، چون متعلق علم اجمالی و متعلق علم تفصیلی فرق دارد، متعلق علم اجمالی يك فرد مردد است و متعلق علم تفصیلی فرد معین است، حالا می فرمایید که این را از کجا می گوئید؟ دو بیان می توانیم برای جواب به این سؤال عرض کنیم، بیان اول ظهور عرفی است، وقتی در يك کلام واحد در اولش می گوید «لا تنقض الیقین بالشك» و برای ما مسلّم است که مراد از این یقین، یقین تفصیلی است، چون موردش همین بوده، شارع می فرماید آن یقینی که تفصیلاً به طهارتش علم داشتی، بعداً هم اگر شك تفصیلی، یعنی شك نسبت به این ظرف معین هم پیدا کردی، یقینت را از بین نبر، «ولكنه تنقضه» یعنی تنقض همان یقین را، یعنی ظهور عرفی کلام در این است که این یقین دوم هم همان یقین اول باشد، می گوئیم ظهور عرفی.

جواب دوم این است که این یقین دوم می خواهد ناقض یقین اول باشد، آیا یقین اجمالی می تواند ناقض یک یقین تفصیلی باشد؟

شما تفصیلاً یقین دارید این ظرف پاک است، بعد تفصیلاً شك پیدا می کنید این ظرف پاک است یا نجس؟ اینکه می گوئیم تفصیلاً یعنی متعلق معین است، حالا يك ظرف دیگر هم قبلاً تفصیلاً یقین داشتید به اینکه این پاک است، بعد هم تفصیلاً شك پیدا کردید نجس است یا نه؟ سوال این است که در هر کدام بالخصوص؛ حالا شما بعداً علم اجمالی پیدا کردید یکی از اینها نجس است، آیا در هر يك بالخصوص علم اجمالی می آید یقین تفصیلی را نقض کند؟ بله، به نحو کلی یعنی نسبت دو تا، می دانند که یکی نجس است، اما علم اجمالی نمی آید در هر کدام بالخصوص آن یقین متعلق به آن ظرف معین را نقض کند، یعنی ما روی کلمه یی نقض اگر دقت کنیم، «ولكن تنقضه» نقض یقین تفصیلی با یقین تفصیلی می شود، یعنی من تفصیلاً یقین پیدا کردم به اینکه پاک است، چه زمانی این یقین تفصیلی نقض می شود؟ وقتی یقین تفصیلی به نجاست پیدا کنم، اما اگر یقین اجمالی پیدا کردم این موجب نقض او نمی شود. پس خود ماده یی نقض قرینه دوم می شود بر اینکه این ذیل اختصاص به یقین تفصیلی دارد.

پس به طور خلاصه پاسخ دوم به شیخ این است که ذیل روایت شامل علم اجمالی نمی شود، یا از همان راهی که مرحوم محقق

عراقي رفته که مسئله‌ی انصراف را مطرح میکند یا همین که عرض کردیم ظهور عرفی یا ماده‌ی نقض، حالا اگر خواستید باز دسته‌بندی روشن‌تری کنید بگوئید به سه دلیل؛ انصراف، منشأ انصراف همان است که گفتیم استعمال در روایات و محاورات، ظهور عرفی خود این کلام و سوّم استناد به ماده‌ی نقض.

باز اینجا تعجّب است که صاحب منتقی رضوان الله علیه فرموده است که ظهور روایات در این است که متعلق یقین دوّم باید متحد باشد با یقین اول ذاتاً، لا عنواناً، یعنی بگوئیم متعلق یقین اوّل چه بوده؟ این ظرف خارجی، متعلق یقین دوم هم باید همین ظرف خارجی باشد، خواه این یقین دوم به عنوان تفصیلی باشد یا به عنوان اجمالی باشد. ایشان اینطور بیان کردند که آنچه که از روایت استفاده می‌شود اتحاد بین متعلق این یقین دوم با متعلق یقین اول بالذات، یعنی ذات خارجی، یعنی شما يك وقت می‌گوئید من یقین دارم این فرش پاك بوده الآن یقین پیدا می‌کنم دیوار نجس شده، اینها ذاتشان با هم دوتاست، با هم تفاوت دارند، چه ربطی به هم دارد؟ اما اگر گفتیم یقین داشتیم که این فرش پاك بوده، الآن یقین پیدا کردم که این فرش نجس است حالا یا تفصیلاً یا اجمالاً. به نظر ما این فرمایش خلاف ظاهر است، روایت ظهور در این دارد که متعلق یقین دوم و اول در تمام خصوصیات باید مثل هم باشد. هم از جهت ذات و هم از جهت عنوان.

مرحوم محقق عراقی در جلد سوم نه‌ایه الأفكار صفحه 300 برای اینکه اثبات کنند ذیل این روایت استصحاب لکن تنقضه بیقین آخر شامل علم اجمالی نمی‌شود، سه تا مطلب را بیان کردند؛ که مطلب اولش مهم بود، همان مسئله‌ی انصراف، اما مطلب دوم و سوم يك دقت عقلي است که نیاز به بیان ندارد.

اشکال صاحب منتقی به سخن شیخ انصاری: اما نکته‌ی دیگری که در اینجا است؛ صاحب کتاب منتقی الاصول بعد از اینکه انصراف را قبول نمی‌کند، بعد از اینکه می‌گوید این یقین دوم از جهت ذات متعلق با یقین اوّل یکی است، خود ایشان شروع می‌کند جواب دادن به مرحوم شیخ انصاری و آن جواب این است که می‌فرماید این تهافت - تهافت بین صدر و ذیل - مبتنی است بر اینکه ما این ذیل را يك عنوان تأسیسی و عنوان شرعی بگیریم، اما اگر بگوئیم این ذیل عنوان ارشادی را دارد، دیگر موضوع تهافت از بین می‌رود. ایشان می‌فرمایند ما اگر بگوئیم این «لکن تنقضه بیقین آخر» يك عنوان شرعی تأسیسی است، می‌شود کلام شارع، وقتی کلام شارع شد به اطلاقش می‌شود تمسك کرد، بگوئیم شارع تعبداً و تأسیساً می‌فرماید یقین قبل را با یقین بعد نقض کن، می‌گوئیم فرموده تنقضه بیقین، این یقین هم اطلاق دارد، فرموده یقین تفصیلی بلکه اطلاق دارد. اگر ما گفتیم این تأسیسی است، تأسیسی یعنی خود این کلام کلام شارع است من حیث إنّهُ شارع، تأسیسی یعنی تعبدی است، وقتی تعبدی شد ما به اطلاق لفظ، چون آنکه تعبد را برای ما انشاء می‌کند لفظ است، ما به اطلاق لفظ تمسك می‌کنیم. می‌گوئیم لفظ یقین اطلاق دارد، آن وقت جا برای تهافتی که شیخ فرموده مطرح می‌شود، اما ایشان می‌فرماید به نظر ما این تنقضه بیقین آخر يك امر ارشادی است، این مُرتکز در اشاره دارد به آنچه که مرتکز در نزد عقلاست و عقل می‌گوید تا مادامی که آدم یقین به يك چیزی دارد، اگر یقین به خلاف پیدا نکرده، نباید آن را نقض کند.

اگر گفتیم ارشاد إلی حکم العقل و العقلاست، دیگر ما نمی‌توانیم تمسك به اطلاق کنیم، اطلاق در جایی است که لفظ موضوعیت دارد، لفظ در جایی موضوعیت دارد که این تأسیسی شرعی و تعبدی باشد، اما اگر آمَدیم گفتیم این يك امر ارتکازی عقلایی است، اینجا دیگر این قابلیت تمسك به اطلاق را ندارد، این خلاصه‌ی بیان ایشان.

اشکال کلام صاحب منتقی: اشکال مهمی که به ایشان وارد است این است که شما اولاً فقط ذیل را آمَدید ارشادی کردید؛ بگوئید صدرش هم ارشادی است، «لا تنقض الیقین بالشك» آن قسمتش هم ارشادی است، پس همه‌اش شد ارشاد إلی حکم العقل و العقلاء و این خلاف مفروض است که ما استصحاب را به عنوان يك اصل تعبدی قرار بدیم. استصحاب را که شیخ الآن دارد

مسئله‌ی تهافت بین صدر و ذیل را در موردش مطرح می‌کند، این به عنوان يك اصل تعبّدي است، وقتی اینطور بود دیگر معنا ندارد که ما ذیلش را بکنیم ارشادي و صدرش را بکنیم تعبّدي، یا همه‌اش را بکنیم تعبّدي، دیگر این مطلب شما نیست، یا همه را بکنید ارشادي، این اشکال بر فرمایش ایشان وارد است.

پس بهترین جواب همین است که بگوئیم انصراف وجود دارد به علم تفصیلی، ذیل شامل علم اجمالی نمی‌شود، ظهور عرفی دارد در علم تفصیلی، به همان سه راهی که ما آمدم ذکر کردیم. نتیجه این است که این تهافت هم کنار می‌رود و میتوان همان روایاتی که این ذیل هم در آن وجود دارد را اخذ کرد و تهافتی به وجود نمی‌آید. حالا که تهافت به وجود نیامد نتیجه این می‌شود که ادله‌ی اصول عملیه می‌تواند شامل اطراف علم اجمالی بشود، از نظر اثبات کمبودی در آن نیست، بله! اگر مبتلا به يك مانع بشود، مثل اینکه موجب مخالفت عملیه بشود، دیروز عرض کردم گاهی اوقات در کتب اصولی به جایی مخالفت عملیه می‌گذارند اذن در معصیت، اگر مستلزم اذن در معصیت شد، آن هم معصیت قطعی یا موجب مخالفت عملیه‌ی قطعی بشود، این مانع می‌آید جلوی این را می‌گیرد اما اگر این مانع وجود نداشت، مشکلی ندارد.

مرحله چهارم - آیا ادله اصول عملیه در مقام اثبات شامل بعض معین از اطراف علم اجمالی میشود یا خیر؟

مرحله‌ی چهارم بحث این است که حالا آیا ادله‌ی اصول عملیه شامل بعضی از اطراف بشود و شامل بعضی دیگر نشود، یعنی این بحث را مطرح کنیم که چه اشکال دارد درجایی که علم اجمالی داریم یکی از اینها نجس است بگوئیم در یکی استصحاب جاری کنید، در دیگری اصالة الطهارة را جاری کنید.

اولاً این را بگوئیم که اگر مراد از این اصول، اصول عقلیه باشد مثل برائت عقلی، مجالی برای برائت عقلی در هیچ طرف نیست، چون برائت عقلی که دلیلش قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان است، علم اجمالی عقلاً بیان، پس موضوع قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان می‌رود، پس نسبت به اصول عقلیه هم نباید بحث کنیم، بحث می‌آید روی اصول شرعیّه، آیا این اصول شرعیّه را بیائیم در يك طرف معین جاری کنیم، این اشکالش ترجیح بلا مرجح است، بیائیم بگوئیم دو تا ظرف داریم و علم اجمالی داریم که یکیش نجس است، اصالة الطهارة را در این ظرف معین جاری کنیم، ترجیح بلا مرجح است، بیائیم بگوئیم در یکی غیر معین جاری کنیم، غیر معین دیگر اشکال ترجیح بلا مرجح را ندارد، اما اشکال عمده‌اش این است که غیر معین اصلاً مشکوک است، برای اینکه ما می‌دانیم یکی از این دو تا پاك است، یکی غیر معین پاك است، غیر معین محکوم به طهارت است و مشکوک هم نیست تا بیائیم اصل در آن جاری کنیم، غیر معین عنوان اصلی‌اش و جهت اصلی‌اش این است که مشکوک نیست، تا بیائیم اصل در آن جاری کنیم برای اینکه در قالب موارد می‌دانیم یکی از اینها پاك است، ما بیائیم بگوئیم یکی غیر معین، این مصداق برای مشکوک نیست، موضوع ادله جایی است که شك باشد، این هم کنار می‌رود.

باقی می‌ماند اینکه آیا شارع می‌تواند ما را مخیر کند؟ بگوید اینجا این ظرف پاك است علی تقدیر اجتناب از آن و بالعکس؛ آن پاك است علی تقدیر اجتناب از این، آیا میتوان تخییر را پذیرفت؟ ان شاء الله شبهه دنبال می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] منتقى الاصول، (چاپخانه امیر، 1413 ق)، ج 5، ص 66.

[2] تهذيب الاصول، (اسماعیلیان، 1382 ق)، ج 2، ص 318-315.